

مادح اهل عصمت (ع)

دِرْعَبِلْ

ذکر هویت و تصیّد تائیه او بضمیمه نظم
فارسی آن

م - سید ابوالفضل ابن الرضا (علامه برقی)

چاپ اتحاد

فتاوی مراجع تقلید و کتاب عقل و دین

فتاوی مراجع تقلید و مجتهدین آنستکه اصول دین تقلیدی نیست و هر کس باید بدلیل عقلی ، یقین باصول دین پیدا کند و گفته هر کسی را نپذیرد ، اگر چه در این موضوع کتب استدلالی بسیاری بنام علم کلام نوشته اند ولی چنانچه شاید و باید خواننده را بی نیاز نکند زیرا بقلم روز و ساده و جامع تمام مسائل نیست و بسیاری از عقائد در آن کتابها روشن نشده اما کتاب عقل و دین بابراهین علمی و منطقی هر عقیده ای را بیان کرده ، میتوان گفت کمتر کتابی مانند آن جامع و کافی باشد که حق و باطل را ذکر و با خرافات مبارزه کند . الحق گوی سبقت را از دیگران ربوده ، مطالعه آن بر هر خردمندی واجب و لازم است.

با دیگران بگوئید آئین حق پرستی

مگذار تا بمیرد در کفر و جهل و مستی

طالبین بکتاب فر و شیهای معتبر تهران

و یا بتلفن ۵۱۳۱۹ مراجعه نمایند

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد واله الطاهیرین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین : بدانکه دعبل بن علی ابوعلی الخزاعی از شعراء معروف و مآدح آل محمد (ص) و دارای علم و فضل و فصاحت و بلاغت و ازادبا و متکلمین بوده و او را تألیفاتی است از آن جمله کتاب طبقات الشعراء و کتاب الواحدة فی مثالب العرب و مناقبها و دیوان مشتمل بر قصائد و مرثیاتی بسیار که از آن قصائد است قصیده معروفه بتأییه که ما آنرا در این مختصر با ترجمه مضامین آن بنظم فارسی ذکر میکنیم ، علمای ما دعبل را از معتمدین و عظیم الشان شمرده اند و احوال او در کتاب ۱۲ بحار چاپ قدیم و ۴۹ چاپ جدید و در کتب رجال خصوصاً تراجم الرجال حقیر بتفصیل و اجمال ذکر شده هر که خواهد مراجعه کند .

نسب دعبل خزاعی و شخصیت او

دعبل از طائفه خزاعه است که یکی از طوائف بزرگ حجاز و در اطراف مکه ساکن بوده اند و همواره در صدر اسلام هم پیمان رسول خدا (ص) و از یاران پیغمبر و مجاهدین در اسلام بوده و بعد از رسول خدا با اهل بیت او پیوسته و از دوستان و پیروان امیر المؤمنین محسوب شده اند از جمله بزرگان خزاعه که جد دعبل است و نسب دعبل با او می رسد ، بدیل بن ورقاء خزاعی است که در سن نود و هفت سالگی در فتح مکه ملازم رسول خدا بود و او را فرزندان او بوده یکی نافع بن بدیل که از اصحاب پیغمبر و در بئر معونه شهید گردیده است و او جد ابوالفتح رازی معروف صاحب تفسیر کبیر مشهور است و دیگر عبدالله بن بدیل که بسیار شجاع و مانند مالک اشتر در رکاب امیر المؤمنین (ع) در جنگها حاضر بوده و حضرت را یاری

کرده و در صفین کار را بر معویه تنگ نمود و معویه را از مرکز
 خودش عقب راند بهر حال او در جنگ صفین شهید شد و از جمله
 بزرگان خزاعه سلیمان بن سرد است که از اصحاب امیر المؤمنین
 و امام حسن و امام حسین (ع) بوده و او جلیل القدر و رئیس توابعین
 است که بعد از قتل امام حسین برای خونخواهی قیام کرد و جان
 بکف گرفت و شهید گردید و اما خود دعبل از دلباختگان آل
 محمد (ص) و بسیار جلیل القدر است ، امرا و خلفاء بنی عباس از
 او واهمه داشتند و بواسطه شمشیر زبان و اشعار فراوانش او را ملاحظه
 می کردند و دعبل نیز از آنان تقیه می کرد و با این حال به نیروی بیان
 از ستمگری و خود سری ایشان مذمت می کرد و این مرد جلیل
 حضرت موسی بن جعفر و امام رضا و امام جواد (ع) را درک کرده
 در کافی روایت کرده که دعبل وارد شد با امام رضا (ع) امام چیزی باو
 عطا نمود او حمد خدا را فراموش کرد امام فرمود چرا حمد خدا
 نکردی ، پس از مدتی او وارد شد با امام جواد امام چیزی باو
 عطا نمود - او گفت الحمد لله ، امام فرمود مؤدب شده ای ، شیخ
 طوسی از یحیی بن اکثم که از درباریان مأمونست نقل کرده که
 مأمون بعد از فوت امام رضا (ع) دعبل را طلبید و او را امان
 داد و من بودم که دعبل وارد شد و چون نزد مأمون رسید مأمون
 گفت قصیده راییه خود را برای من بخوان ، دعبل انکار کرد
 که من چنین قصیده ندارم (چون در آن قصیده از بنی عباس خصوصاً
 از هارون نیز مذمت کرده بود) مأمون او را امان داد بر خواندن
 آن ، دعبل اشعار زیادی از آن قصیده را خواند تا رسید باشعار ذیل :

یا امة السوء ما جازیت احمد فی حسن البلاء علی التزیل فی السور
 لم یبق حی من الاحیاء نعلمه من ذی یمان و لابیکر و لاعضر
 الا و هم شرکاء فی دماءهم کما تشارک ایسار علی جزر
 قتلنا و اسراً و تخویفاً و منهبة فعل الغزاة باهل الروم و الخزر
 اری امیة معذورین ان قتلوا و لا اری لبنی العباس من عذر

اربع بطوس علی قبر الزکی بها ان کنت تربع من دین علی وطر
 ما ینفع الرجس من قرب الزکی ولا علی الزکی یقرب الرجس من ضرر
 هیئات کل امرء رهن بما کسبت له یداه فخذ ما شئت او فذر
 پس مأمون عمامه خود را بر زمین زد و گفت ایدعبل راست
 گفتی والله

ثواب مرثیه خوانی و گریه بر وایت دعبل

در بحار دهم ص ۲۵۷ روایت کرده از دعبل که گفت وارد شدم بر
 آقا و مولای خود علی بن موسی الرضا (ع) مانند چنین ایامی (که
 ایام مصیبت بوده) پس دیدم امام بحالت حزن و اندوه نشسته ،
 اصحاب او اطراف او میباشند چون مرا دید فرمود مرحبا بر تو
 ای دعبل مرحبا بناصرا نبیده ولسانه سپس جا برایم باز کرد و مرا
 در جنب خود نشانید و فرمود میل دارم شعری برای ما بگوئی زیرا
 که این ایام ایام حزن ما اهل بیت و ایام خوشی دشمنان ما است
 ایدعبل کسیکه گریه کند و بگریاند بر مصائب ما ولو یکنفر را اجر
 او بر خدا خواهد بود ای دعبل کسیکه ترشود چشم او بر مصائب ما
 و گریه کند بر آنچه از دشمنان بما رسیده خدا او را محشور سازد
 با ما درزمره ما ، ای دعبل کسیکه گریه کند بر آنچه رسید بجد
 من حسین (ع) خدا گناهان او را بیامرزد البته ، سپس امام برخواست
 و پرده ای بن ما و حرم خویش زد و اهل بیت خود را پشت پرده
 نشانید تا گریه کنند بر مصائب جدشان حسین (ع) سپس رو کرد
 بمن و فرمود مرثیه بگو حسین را که تو ناصر و مداح مائی مادامیکه
 زنده ای پس کوتاهی مکن از یاری ما آنچه میتوانی دعبل گوید پس
 گریان شدم و اشکم جاری شد و قصیده تائیه را انشاء کردم و در
 روایت دیگر دعبل گفت قصیده تائیه را که ساخته بودم بر خود
 حتم کردم برای کسی نخوانم قبل از امام پس رفتم در خراسان نزد
 امام پس خواندم تا رسیدم به و ایدیبهم من فیهم صفرات امام گریان
 شد و فرمود راست گفتی ای خزاعی و چون رسیدم به
 اکفاً عن الاوتار منقبضات امام دو کف دست خود را بهم زد و زیرو

رو میکرد و میفرمود آری والله منقیضات پس چون رسیدم به لقد خفت فی الدنيا وایام سعیها وانی لارجو الامن بعد وفاتی، امام فرمود خدا تو را ایمن گرداند روز فزع اکبر و چون رسیدم به «خروج امام لامحالة خارج» امام علیه السلام گریه شدیدی نمود پس از آن سر برداشت و فرمود ای خزاعی روح القدس بزبان تو گویا شده باین دوشعر آیا میدانی این امام کیست این نوه چهارم من است که بر میکند زمین را از عدل همانطوریکه پر شده از جور .

مرحوم عمقانی نقل کرده که چون دعبل امام قائم عجل الله تعالی فرجه را در شعر خود ذکر نمود، امام رضا (ع) دست خود را بر سر گذاشت و بحالت تواضع برخواست و دعا کرد برای فرج او، مؤلف گوید بعضی از علماء گفته اند که ما مدرکی ندیده ایم برای آنکه نام امام قائم برده میشود باید برخواست چنانچه میان شیعه مرسوم است، ممکن است مدرک قیام شیعیان همین قیام امام هشتم باشد، بهر حال دعبل گفت چون رسیدم به «وقبر بیغداد لئنفس زکیة» امام رضا فرمود آیا ملحق نکند باینجا دو بیت که بآن دو بیت قصیده تو بدون نقص باشد عرض کردم بلی یا بن رسول الله . فرمود «وقبر بطوس یا الهامن مصیبة تا آخر دو بیت ، دعبل گفت عرض کردم این قبر طوس قبر کیست امام فرمود قبر من است و شب و روزهایی نمیکندز تا آنکه طوس محل رفت و آمد شیعیان و زوارم شود آگاه باش هر که مرا زیارت کند در غربت من بطوس با من خواهد بود روز قیامت در درجه من در حالیکه گناها نش آمرزیده باشد (الیمه شرط رسیدن باین ثوابها و فوائد تقوی است چنانچه خدا فرموده انما یتقبل الله من المتقین) پس از آن امام برخواست و فرمود اینجا بمان و خود داخل خانه شد پس چون ساعتی گذشت خادمی بیرون آمد با صد اشرفی رضوی (کشی نقل کرده با ششصد اشرفی) و گفت مولای تو میگوید این را در نفقه و مصارف خود صرف کن، دعبل گفت عرض کردم من برای این نیادم و این قصیده را نخواندم و طعمی نداشتم و آنرا رد کرد و جماعه ای از جماعه های حضرت را برای تبرک و شرافت

درخواست کرد، پس امام جبهه خزی با آن اشرافیهای اوفرستاد و بخادم فرمود باو بگو این بدره را بگیر که محتاج خواهی شد و برمگردان پس دعبل آنرا گرفت و بیرون آمد و برای قصیده تأئیه که نزد امام خوانده حکایاتی است فعلا ما آنرا مطابق آنچه از ابوالصلت رسیده ذکر میکنیم عربی آنرا در صفحه‌ای و ترجمه آنرا بنظم در صفحه مقابل آن تا فارسی زبانان بهره برند و باید دانست که چون در قصیده دعبل کذب و غلو و اغراق نبود و باضافه ازا لفاظ و اصطلاحات رکب می‌میخانه و بت و بتخانه و امثال آن خالی بود مورد توجه امام و عنایت آن جناب گردید پس باید مداحان و گویندگان از دعبل یادگیرند و اشعار او را سرمشق خود قرار دهند و مانند اشعار عرفا و صوفیه که مملو از کفر و غلو و الفاظ می‌ومطر بست نخوانند و اگر کسی بخوهد شعر خود را موافق شرع بسنجد باید یکدوره عقائد جزئی و کلی انبیا را فرا گیرد و اقلا کتاب شعر و موسیقی ما را که در بیان مفاصد اشعار عرفا و شعرا نوشته‌ایم بخواند تا شعر زیبا را از نازیبا تمیز دهد و بداند هر شاعری مانند دعبل ممدوح نیست و اکثر اشعارش را او مداحان مخالف عقل و شرع است، بهتر آنست که کتاب عقل و دین را مطالعه کند و عقائد حقه را از روی دلیل بداند تا عقاید حقه و باطله را تمیز دهد، مخفی نماند ما در این نظم فارسی مضامین اشعار دعبل را آوردیم نه ترجمه تحت اللفظی آنرا، امید است نزد حقتعالی مورد قبول و مزید اجر گردد، زمانیکه بنی عباس سادات علو برادرفخ شهید گردند خانه‌های ایشان را چه درمکه و چه در مدینه خراب کردند دعبل حج رفته و احساسات او از دیدن خرابه‌ها تحریک شده و قصیده تأئیه را انشاکرده .

متن عربی قصیده دعبل

تجاوبن بالا رنان و الزفرات نوائح عجم اللفظ والنطق
 یخبرن بالانفاس عن سر انفس اساری هوی ماض و آخر آت
 فاسعدن او اسعفن حتی تقوضت صفوف الدجی بالفجر منهز مات

علی العرصات الخالیات من المہا
 فعیدی بہا خضر المعاهد مألماً
 لیالی یعدین الوصال علی القلی^۲
 واذہن یلحظن العیون سوافرا
 واذکل یوم لی بلحظی نشوۃ
 فکم حسرات ہاجہا بمحسر^۵
 الم تر للایام ما جرجور ہا
 ومن دول المستہزئین ومن غدا
 فکیف و من انی بطالب زلفۃ
 سوی حب ابناء النبی ورہطہ
 و ہندوما دت سمیۃ و ابنہا
 ہم نقضوا عہد الکتاب و فرضہ
 ولم تک الامحنة کشفتمہ
 تراث بلاقربی و ملک بلاہدی

مضمون شعر دعبل بفارسی

چونالد بلبلی درباغ و گلزار
 چونالد آن بگوید این جوابش
 اگر بلبل بشاخی نوحہ سرکرد
 چو او شورید باشندش ہم آواز
 ہمی پرندگان یارند با ہم
 در آن بستان کہ آنجا غیر نبود
 بود بستانشان بس سبز و خرم
 سخن شبہا زوصل و ہجر گویند
 بنا لندی ہمہ مرغان باشجار
 کہ بین دوستان رازاست واسرار
 نوا آرند مرغان چمن زار
 ہمہ ہمدردی خود کردہ اظہار
 بلانہ چون روند اندر شب تار
 بہم دل بسپرندی تا با سحار
 ز گلہای معطر ہم ز اشجار
 بود وعدہ کہ نزدیکست دیدار

- ۱- شج یعنی حزین و صب یعنی مشتاق ، مہا یعنی بقر و حشی
- ۲- قلی یعنی بغض و ہجران ۳- غربات جمع غربہ بمعنی دوری
- ۵- نشوہ یعنی بہوشی ۵- محسر نام مکانی است بین عرفات و منی
- ۶- ہنات : قبائح از کفر و حقد

بود هر بلبلی را چشم دل باز
 بهر روزیکه بردندی زمن دل
 چو دیدم بلبلان همدرد بودند
 چو حسرتها هجوم آورد دردل
 عرفات و منی و هم محسر
 ولی از انس والفت بود خالی
 بخود گفتم تو دعبل همچو بلبل
 بگو بین روزها با ما چه کرد
 چه دیدی تو بجز جور و جنایت
 بدین آمد بسی طعن و تمسخر
 هم از آنانکه بودندی طمع کار
 چگونه از کجا جوئی سعادت
 بجز از دوستی آل عصمت
 ز ابناء سمیه و ز امیه
 همه بودند از کفار و فجار
 همه عهد خدائی را شکستند
 همه حکم خدا را نقض کردند
 نفاق خویش را ظاهر نمودند
 مقام و ملک وارث مصطفی را

رزا یا ارتنا خضرة الافق حمرة
 وما سهلت تلك المذاهب فيهم
 وما قيل اصحاب السقيفة جهرة
 ولوقلدوا الموصى اليه امورها
 اخي خاتم الرسل المصطفى من القذى
 فان جحدوا وكان الغدير شهيدة
 وردت اجاجا طعم كل فرات
 على الناس الابيعة الفلثات^۱
 بدعوى تراث في الضلال نثات^۲
 لزمت بمأمون على العثرات
 ومفترس الابطال في الغمرات
 و بدر واحد شاهخ الهضبات

۱- فلثات جمع فلثة یعنی بیعت دفعی بدون تأمل چنانچه عمر
 گفت بیعتی ابی بکر فلثة ۲- نثات از نثا یعنی ارتفع

وآی من القرآن تتلى بفضلہ
 وعز خلال ادر کتہ بسبقہا
 مناقب لم تدرک بخیر ولم تنل
 نجی لجبریل الامین و انتم
 بکیت لرسم الدار من عرفات
 و بان عری صبری و حاجت صبا بتی
 مدارس آیات خلعت من تلاوة
 لال رسول الله بالخيف من منی
 ديار لعبدالله بالخيف من منی
 ديار لعبدالله و الفضل صنوه
 و سبطی رسول الله و ابنی وصیه
 منازل و حسی الله ينزل بينها
 منازل قوم يهتدى بهداهم
 منازل كانت للصلوة و لللتقی
 منازل لاتیم یحل برربعها

بدون مشورت گشتند حاکم
 شد از این زور گوئی آسمان سرخ
 نکردی سهل و باز این راه بد را
 ز قیل و قال اصحاب سقیمه
 بآن موصی الیه اربود تفویض
 وصی مصطفی بد پاک از عیب
 گواه او غدیر و بدر و احزاب
 بفضل او بدی آیات تنزیل
 بهر نیکی ببردی گوی سبقت
 باوصاف شریفش دست رس نی
 بدی در گوش او از وحی حق راز

۱- لزبه: شدت و قحط ۲- مؤتلف یعنی تازه

ز آثار دیار حق شناسان
 ربوده صبر و آورده بجوشم
 گلستان نبوت گشته خالی
 نخواند کس در آن آیات تنزیل
 چرا خالی شد این مکتب ز تعلیم
 بدی در این مدارس درس آیات
 چه شد این خانه های اهل تقوی
 چه شد بیت منی عرفات و مکه
 کجا رفتند مردان هدایت
 دیار حیدر و سجاد و جعفر
 دیار وارث علم پیغمبر
 چه منزلها که در آن بود دانش
 امین وحی میآمد در آنها
 بدی جای عبادت این منازل
 نه تیمی را محلی بود آنجا
 بدی آنجا دیار آل طاهرا

دیار عفاها جور کل منابدا
 قفا نسئل الدار التي خف اهلها
 و این الاولی شطت بهم غربة النوی
 هم اهل میراث النبی اذا اعتروا
 اذا لم نناج الله فی صلواتنا
 مطاعیم للاعسار فی کل مشهد
 وما الناس الا غاصب و مکذب
 اذا ذکر و اقلتی بیدر و خیر
 فکیف یحبون النبی و رهطه

۱- عفی یعنی محو کرد ۲- اعتزوا یعنی انتسبوا

۳- وغرة، عداوة و کینه

لقد لا ينوه في المقال واضمروا
فان لم يكن الا بقربى محمد
سقى الله قبراً بالمدينة غيثة
نبي الهدى صلى عليه مليكه
وصلى عليه الله ما ذر شارق^١
افاطم لو خلت الحسين مجدلا
اذ للطمع الخد فاطم عنده
افاطم قومي يا بنة الخير وانديبي
قبور بكوفان و اخرى بطيبة
واخرى بارض الجوزجان محلها
وقبر ببغداد لنفس زكية
وقبر بطوس يالها من مصيبة

نكرده مندرس آنرا مه و سال
همه رفتند بيرون زين منازل
همه از اين منازل دل بريدند
بيا برسيم ما از اين منازل
چرا اهله هم دورى گريدند
مگر وراث پيغمبر نبودند
مناجات و دعا تا نام ايشان
همه ز احسان ايشان ريزه خوارند
بشر غاصب شد و تكذيب حق كرد
كه حديد رگشته چون از ما كسانرا
چو ياد كشته هاى خويش كردند
شدندى دشمن پيغمبر و آل
بگفتن با پيغمبر نرم بودند

١- ذر: طلع ٢- فسخ محلى است يكفر سخى مكه كه حسين بن على
باعدت از اسادات در آنجا شهيد شدند

بظاهر دمزد از قرب پیمبر
 بیاطن لیک مقصود دگر بود
 نه تیم و نی عدی نی هر بعیدی
 بر آن قهریکه امن و خیر شد دفن
 نبی هادیت آنجاست مدفون
 درود و رحمت بر اوست مادام
 اگر زهراتو میدیدی حسینت
 زدی سیلی بروی خویش آنجا
 توای زهرا بیاوند به سرکن
 قهوری بین بکوفه سجن منصور
 قبور دیگری باشد بیشراب
 قهور دیگری درجوز جان بین
 توای زهرا بهر شهر و بیابان
 قهوریرا ببین درارض فخذند
 دگر بغداد قبر پاک جانی است
 دگر درطوس قبری با مصائب

الی الحشر حتی یبعث الله قائماً
 علی بن موسی ارشد الله امره
 فاما الممضات التي لست بالغاً
 قهور بطن النهر من جنب کربلا
 توفوا عظاما بالفرات فلیتنی
 الی الله اشکوا وعة عند ذکرهم^۲
 اخاف بان از دارهم فتشوقنی
 ستسأل تیم عنهم و عديها
 هم منعو الا باء عن اخذ حقهم
 وهم عدلواها عن وصی محمد(ص)

۱- ممض: وجع المصيبة ۲- لوعه: سوزش دل

ولبههم صنو النبی محمد (ص) ابوالحسن الفراج للغمرات
 ملامك فی آل النبی فانهم احبای ما داموا و اهل ثقات
 تخیرتهم رشداً لنفسی انهم علی کسل حال خیرة الخیرات
 نبذت الیهم بالمودة صادقاً وسلمت نفسی طائعا لولائی
 فیارب زدنی فی هواى بصیرة وزد حبهم یارب فی حسناتى
 سا بکبهم ما حجج الله راكب وماناح قمرى علی الشجراتى
 وانى لهولاهم وقال عدوهم وانى لمحزون بطول حیاتی^۱
 بنفسى انتم من كهول وفتیة لفك عتاة او لحمل دباتى
 وللخیل لما قیدالموت خطوها فاطلمتتم منهن بالذربات
 احب قصی الرحم من اجل حبکم و اهجر فیکم زوجتى و بناتى^۲
 و اکتم حبیکم مخافة کاشح^۳ عنید لاهل الحق غیر موات
 فیاعین بکبهم وجودى بعبرة فقد آن للتسکاب و الهملات

بود این سوزش دل تا خداوند فرستد قائم و شوید زدل بار
 بود آن قبر از فرزند موسی خدا یا رشده امرش بهر کار
 ولی در قلب در دجان گدازی است که نتوانم کنم و صفش پدیدار
 اگر گویم زبان واپ بسوزد و گر پنهان بدل آتش فروزد
 بود درد و مصیبت از قبوری که جنب کر بلا شد بین آنها
 همه از تشنگی بی‌تاب گشتند برای دین حق از جان گذشتند
 زسوز دل کنم با حق شکایت که جام درد من گردیده سرشار
 از آن ترسم که گر بر قبر ایشان نظرافتد مرا گسردم پریشان
 باین زودی خداتیم وعدیرا کند مسئول بر اسباب اینکار
 که بود آن بیعت روز سقیفه زایشان بدترین زشتی فجار
 چوایشان خشت اول کج نهادند که از سر چشمه شد این آبها تار
 از آن بازی که بادین کرد شیطان باهل دین نه سرماندونه دستار
 چو از حق پدر مانع شدندی همه فرزند او گشتی گرفتار
 خلافترا عدول از جاش دادند به پیغمبر عجب پاداش دادند

۱- قال بتنوین لام یعنی دشمنم ۲- قصی: بعید ۳- کاشح: عدو

حق حیدر به بیعتها گرفتند
 ولایت حق آن کس چون پیمبر
 ملامت گریکو تو هر چه خواهی
 زدم پیوند خود با حب ایشان
 خدایا دید عقلم تیز گردان
 بگریم بهر ایشان رغم دشمن
 شوم قربانتان عادت شمار است
 کنید از هر خطر آزاد اقوام
 محبم هر که باشد با شما دوست
 کنم دوری ز فرزند و عیالم
 کنم کتمان حب ازهر معاند
 بود الآن آن ریزش اشک
 پس ایدیده بدل گونو حه سر کن

لقد خفت فی الدنيا وایام سعیمها
 الم ترانی منذلثون حجة
 اری فیئهم فی غیرهم متقسما
 وکیف اداوی من جوی بی والجوی
 و آل زیاد فی الحریر مصونة
 سابقیم ماذر فی الافق شارق
 و ما طلعت شمس و حان غروبها
 دیار رسول الله اصبحن بلقما^۱
 و آل رسول الله یسبی حریمهم
 اذا وتر و امدوا الی و اتریمهم
 فلولا الذی ارجوه فی الیوم و اعد
 خروج امام لامحالة خارج
 یمیز فینا کل حق و باطل

۱ - جوی ، سوزش دل ۲ - بلقع: زمین خراب بی چیز.

فيا نفس طيبى ثم يا نفس فابشرى
ولا تجزعى من مدة الجوراننى
فيا رب عجل ما أوئل فيهـم
فان قرب الرحمن من تلكمدتى
شفيت ولم اترك لنفسى غصة
فانى من الرحمن ارجو بحبهم
عسى الله ان يرتاح للخلق انه
تقاصر نفسى دائماً عن جدالهم
فان قلت عرفاً أنكروه بمنكر
احاول نقل الصم عن مستقرها
فحسبى منهم ان ابوء بغصة
فمن عارف لم ينفع و معاند
كانك بالاضلاع قدضاق ذرعها

که در دنیا دلم همواره خائف
بودى سال من درهرشب وروز
ندیدم ساعتى امن و عدالت
همیشه بهره هاى آل یاسین
بسوزد دل نه بتوانم مداوى
دگر آل زیاد اندر حریرند
بگیرم بهرشان تا هست انجم
بگیرم تا که خورشید است تابان
دیار آل یاسین گشته خالی
بخون غلطان همه آل رسولند
حریم آل طاها در اسیرى
بجای طوطیان جغدان نشسته
اگر مقول گردد زال یاسین
اگر نی بود بر قائم امیدم

خروج قائمی حتم و یقین است
 جدا گرداند او حق را ز باطل
 بشارت بر تو پس خوشباش ای دل
 زدوران ستم بپتاب نبی باش
 خدایا زود آور آرزو را
 اگر نزدیک ما آری تو آندور
 شفا یابد دلم از سوز و از رنج
 اگر چه از خدا امیدوارم
 بفر دوس برین و حوض کوثر
 خدا شاید دهد بر خلق راحت
 ز مردم از جلد آزرده جانم
 بشبهه حق بپوشانند ز انکار
 اگر احجار کوهی را کشم دوش
 بود آسانتر از نوشیدن غم
 بسا فهمیده او را نفع نبود
 ز سوز درد و غم شد سینه ام تنگ
 بخوان ای برقی اشعار دعبل

اگر زرداد دعبل را امامی
 مرا صدها کتابست و قصائد
 ندیدم يك تشکر نبی عطائی
 اگر وی بود خائف از مقامات
 اگر وی گریه اش بر اهل دین است
 اگر وی را حذر از دشمنان است
 اگر وی گفت رازش با امامی
 اگر اشعار وی طبق اصول است
 اگر سی سال ترسی داشت در خوف
 دوسی سال است گویم کردگارا
 تشکر دید از صاحب مقامی
 که در آنها بیان گشته عتائد
 بجز ایراد و طعن ناروائی
 مرا خوفست از اهل خرافات
 مرا گریه برای اصل دین است
 مرا خوف و خطر از دوستان است
 مرا امنی نباشد از مقامی
 هدف این ماد حین را جمله یول است
 دوسی سال است ما را دل پر از خوف
 تو بر قائم رسان خود عمر ما را

مگر از عدل او امنسی ببینم
 الها برغم ورنجم گواهی
 الها من بسی هستم پشیمان
 در اینجا خسته جانم از بلا شد
 زمان ما زمان کفر و طغیان
 ز فضل خود مرا دادی تو ابنین
 یکی زندان بود رنجورو بیمار
 در این پیری ندارم من انیسی
 مگر مارا کنی مشمول رحمت
 الا با برقی را با بها کن
 ز جور و کفر و غم راحت گزینم
 ندارم غیر الطافت پناه سی
 چرا مرآت گشتم بهر کوران
 تنم رنجور از صد ابتلا شد
 ندارد دهر ما جز رنج و عصیان
 که دارم بهر ایشان شورش و شین
 یکی دیگر بدرد و غم گرفتار
 نه باری نی معینی نی جلیسی
 رسانی مرگ ما باروح و راحت
 مزید فضل خود بر او عطا کن
 والسلام علیکم
 الاقل السیدا بوالفضل ابن الرضا (علاءه برقی)

تالیفات مؤلف کتاب که بچاپ رسیده

- | | |
|------------------------------|---------------------------|
| ۱ - مرآت الآیات | ۱۱ - عقل و دین جلد - ۲۱ |
| ۲ - کلمات قصار امام حسین (ع) | ۱۲ - فهرست عقائد امامیه |
| ۳ - گنج گهر سخنان پیغمبر (ص) | ۱۳ - خزینة جواهر |
| ۴ - گنج حقائق | ۱۴ - شعر و موسیقی |
| ۵ - رساله حقوق | ۱۵ - گلشن قدس |
| ۶ - عشق و عاشقی | ۱۶ - دلیل حکم محاسن |
| ۷ - حقیقة العرفان | ۱۷ - مثنوی منطقی |
| ۸ - التفیث | ۱۸ - دعبل و شعر او |
| ۹ - فهرست عقائد عرفا و صوفیه | ۱۹ - اسلام دین کار و کوشش |
| ۱۰ - فهرست عقائد شیخیه | ۲۰ - گنج سخن |
- هر کس بخواهد برای ثواب و باقیات صالحات بطبع کتب فوق
 مبادرت کند آزاد است